

خاصیت عالمی*

آرمانهای ملی و دینی در «نوادرالوقایع» احمد دانش

محققان و مورخین، شکل‌گیری اندیشه‌های روشنگرایی در آثار پایه‌گذار جریان روشنگرایی تاجیک در سده ۱۹ میلادی - احمد دانش را مربوط به اوضاع امارت بخارا و تأثیر روسیه تفسیر می‌کنند که به عقیده ما، این بخش بیشتر تکیه بر افکار متفکران مشرق‌زمین دارد. میزان کمالات، دانش و غنای معنوی احمد دانش و همچنین فراست ذاتی او، امکان داد که وی طرح اصلاحاتی معین را برای ترمیم ساختار اجتماعی بخارا، به زمامداران وقت پیشنهاد نماید.

او در شناخت درست ارکان جامعه و احکام اسلامی، به هم‌وطنان و معاصران خود خدمت شایسته‌ای کرد که در دوران شوروی، وابسته به سیاست حکمران در این خصوص ابراز اندیشه غیرممکن بود. هرچند که به کمالات احمد دانش در یک کشور اسلامی معترف بودند، ولی هنگام بررسی آثار و افکار او، این حقیقت را فراموش می‌کردند.

احمد دانش در «نوادرالوقایع» هنگام بیان اندیشه، بیشتر واقع‌نگر است. وی به عنوان یک محقق، خود را محصور محیط نکرده، مرزهای زمان و مکان را در می‌نوردد.

احمد مخدوم، بنی‌آدم را در دنیا مسافر می‌داند. او از اهل جامعه طلب می‌کند

* استاد دانشگاه زبانهای ساتم‌الغزاده تاجیکستان.

که در زندگی بیشتر واقع‌بین باشند و عمل را مرام اساسی بدانند. این است که تکیه به حدیث پیامبر خدا (ص) «دنیا را متاع آخرت» دانسته است و در باب «در تحقیق متاع دنیا (و) منافع جمع و ترک آن و یافتن طریق زهد و تجرید و حقیقت معاملات آن» منفعت و ضرر ترک و جمع دنیا را بیان ساخته، آبادی دنیا و آخرت را در این می‌داند: «اگر اراده دنیا و آخرت بود، باید که علم آموزد که به علم، کار آخرت می‌کند و به تعلّم با خلق خود دنیا آینده است به قدر کفاف» (۶۵،۱). حیات را به لحظه‌ای از شعله فانوس تشبیه کرده است که «... به یک باد مخالف منتفی شود و با غلبه روغن یا نقصان آن خاموش گردد» (۶۷،۱). مراد از زندگی، مرگ است. بنابر، این اندیشه «بعدالموت» را تلقین نموده، می‌نگارد: «آدمی برای جمع مخلوق نگشته است و او را محض برای همین خوردن و خوابیدن نیاورده‌اند، یا برای تعهد و تیمار گاو و خر، بلکه برای عبادت و معرفت آفریده شده و آنچه برای معاش او نهاده‌اند، برای آن است که وی از آن سدّ رمق بردارد، نه آن که او را ذخیره کند و حق غیر را احراز نماید» (۷۱،۱).

در واقع، انسان در کنار دیگر مخلوقات خدا خلق گشته است، ولی علت اساسی آفرینش انسان، غیر از خوردن و خفتن است. رسالت بشر مبتنی بر معرفت است و بدون شناخت اشیا، کس نمی‌تواند انسان باشد. از این تأکید متفکر، اشاره به آن دارد که کسی از این دنیا بهره‌مند نرفته است: «و این قضیه مسلّم الثبوت است که هیچ یک از ابنای روزگار را بر آن انکاری نیست و جز اعتراف و اقرار کاری نی (نیست)، تا که سلاطین عالم نیز بر این معنی مقرر و معترفند که اگر عیش صافی در دنیا بودی، از دور آدم تا حال در تواریخ نشان گفتندی و حکایت کردندی، یا کسی از ارباب جاه و حشمت به وجود آن قائل شدی» (۱۶،۲).

به پنداشت مصنف «نوادالوقایع»، طریق نشاط و لذت دائمی، به یک پیشه انحصار دارد و آن معرفت محسوب می‌شود. چرا اکثریت در غفلت قرار دارند؟ چون که اگر غالب بشر خود را معرفت کنند، پس حاجت به تأسیس کشور و ملت و نظام طبقاتی نمی‌ماند. «نوادالوقایع» به عنوان یک رساله علمی، بیشتر به بیان نظام طبقاتی و وضع اجتماعی جهان می‌پردازد. مؤلف این اثر، بیشتر به عالمی جامعه‌شناس می‌ماند. به ویژه عقاید احمد دانش در مورد برخورد و مناقشه‌های داخلی خانوادگی و ضمناً مورد تحقیق قرار گرفتن عوامل پیدایش و گسترش نظام طبقاتی جالب توجه می‌باشند. روابط پدر و پسر از جانب مؤلف «نوادالوقایع»، دگرگونه بررسی شده‌اند که این گونه تحقیقات علمی را در آثار متفکران پیشین نمی‌توان دید.

مؤلف در این رساله، بیشتر به واقعیت و حقیقت حال معاصران خویش متوجه است. از جمله می‌نگارد: «اگر بودند برای عبادت است، چرا توفیق آن نداده‌اند و اگر برای عمارت، چرا در کسب و پیشه رغبت نیست؟ و اگر به جهت خدمت ملوک، چرا جرأت نبخشیده‌اند؟ و اگر جهت زراعت، چرا آب و زمینت نداده‌اند؟ و اگر برای غفلت و بطالت، چرا امن و فراغت نی؟ و اگر برای کشیدن رنج و مشقت، چرا صبرت ندادند؟ هیچ تشخیص علت وجود نمی‌توانستم کرد» (۲، ۱۸).

انسان غیراختیاری به دنیا می‌آید و همچنین غیراختیاری عالم را بدرود می‌گوید. اما در تعیین سرنوشت خود اختیار دارد. بنابر اندیشه احمد دانش، انسان بهر آسایش، خلق نگشته است و زندگی او از مخالفتها و برخوردها مبتنی است. تنها همین تضادها است که انسان را از نظر معنوی پخته می‌کند. یکی از عوامل شروع به فعالیت انسان، طلبات به خوردن و پوشیدن است. احمد دانش در این باب، رعایت معیار را حتمی می‌داند: «و مدار آبادی جهان را بر عقل و شرب نهادند و قدر عقل و

شرب را به طریق اباحت بپوشیدند و مختار گردانند، تا خلق بدین داعیه در کسب و زرع شغل آرند و جهان خراب نگردد...» (۲، ۶۳).

یعنی دنیا از جانب متفکر، همچون کارخانه معرفی شده است و انسان در این کارخانه وسیله پیدایش و غرض اصلی نیز از آفریدن دنیا انسان است که در مقام جایگزین، یعنی خلیفه خدا موقعیت دارد. اما بشریت به صحت این کلمه که معنای آن جایگزین است، با سبب غفلت و جهل به درستی تحقق نورزیده‌اند و این عامل را احمد دانش عبارت از نادانی می‌داند: «و اندیشه در سعی‌های مردم از ابنای جنس که این کار برای چه کرده‌اند و بهر چه می‌کنند و ثمره و نتیجه آن که کرده‌اند و می‌کنند، چیست؟ و می‌دانید که در کتابخانه ما غیر پنج-شش جزو اجزای نجومی عاریه از عربی و فارسی کتابی نبوده است، نه از لغت و اصطلاح، نه از بدایع و کلام» (۲، ۶۴). مصنف «نوادالوقایع» غافل اکثریت مردم را طبیعی می‌داند، با وجود این نبودن علوم صحیح چون لغت و کتب اصطلاحات از عوامل در جهل و تاریکی قرار داشتن معاصران اوست و او قانع نگشتن خود را از اصول تعلیم و تدریس در دبستان و مکاتب امارت بخارا بیان داشته است.

حکایت احمد دانش در مورد حفظ قرآن در دبیرستان، اما به سبب داشتن لکنت در زبان از آنجا می‌گریزد و همچنین بی‌خبری اکثر حافظان از محتوای قرآن مجید متفکر را بیشتر به محفل مورخان متوجه می‌ساخت. از این خاطر، مصنف «نوادالوقایع» استعداد فطری هر انسان را قائل بوده، در اندیشه آن است که هر نفر مطابق استعداد فطری خود انتخاب پیشه نماید. در این مورد فرموده است: «توجه و سعی ابوین ولد را به اصلاح و راه فلاح نیارد. جاهل فطری را سعی پدر و مادر عالم نگرداند و عالم جبلی را بی التفات (و بی توجه) ایشان جاهل نکند» (۲، ۲۸).

به خاطر اثبات گفته‌هایش مؤلف خود را مثال می‌آورد که بدون تعلیم استاد و غیر مشق خطّ زیبا داشت و به کتابت دیوان ابوالمعانی بیدل اشتغال و هر ماهی از بیست و چهار جزو تا سی جزو کتابت می‌کرد. او در این کار استعداد کامل داشت و حاجت نمی‌دید که برای بهتر نمودن خطّ خود مشق خطّ نماید، یا خود از استاد تعلیم بگیرد. احمد دانش در ایام نوجوانی مشاهده می‌کرد که در امارت، صغیر و کبیر اهل علم و هنر را دشمن می‌دارند و چرا فتوا و سخن‌پردازیهای علمای دین با بطن شریعت مطابقت ندارد. در این مورد احمد دانش می‌نویسد:

«و اگر حقیقت دین و دیانت باطن شریعت است، چه شد که هیچ یک احوال علما و مشایخ در آن موافق نیست. نباید که کلّ خلق گمراه باشند و به اتفاق غلط کنند» (۵۳،۲).

دانش از نگاه اسلامی قدر و منزلت پادشاه را نزد خدا تحلیل نموده، بزرگترین منزلت را نزد خدا را «حکومت باعدل» می‌داند و از جمله پایه‌ی عدل را در ده شرط می‌داند: همیشه خود را به جای رعیت پندارد و رعیت را حاکم خود. به کبر راه ندهد، حلیم باشد، همیشه به دیدار علما کوشش کند و از نصیحت آنها سر نپیچد، در نوشیدن و خوردن قناعت‌پیشه باشد. دانش در آوردن این شرطها برای تکمیل اندیشه‌های خود، از حیات سلاطین و والیان گذشته مثالها آورده، همچنین تکیه بر احادیث نبوی می‌کند. از جمله در شرط ششم چنین می‌آورد: «شرط ششم آن که به سبب تجبّر و تکبّر خلق را مضطرب نگرداند، بلکه به احسان و شفقت خود را محبوب دلها گرداند، تا سپاه و رعیت از او خوشنود باشد. آن سرور، صلی‌الله علیه و سلّم فرمود: «بهترین امامان و پادشاهان آنهایند که شما را دوست دارند و شما ایشان را دوست دارید. و بدترین حاکمان آنهایند که شما را دشمن دارند و شما

ایشان را (دشمن) دارید و (ایشان) شما را لعنت کنند و شما ایشان را لعنت کنید» (۲). (۱۳۰).

به اندیشه دانش پادشاه باید در بین اجتماع گشته، حتی توسط نمایندگان، نقص دولت‌داری را جویا گردد. وی تحقق آبادانی کشور را از جماعت متحد و رعیت سرجمع را از مملکت آبادان می‌داند. او در خصوص دولت‌داری معتقد است که پادشاه را باید دو وزیر باشد که یکی درآمد کشور را تحلیل نماید، دیگری خرج آن را نظارت کند. همچنین اساس تمام کسبها- از کاسبی تا مرتبه عالی، دریافت مال می‌باشد، اگر چه شکلاً دگرگون می‌باشند: «و همین قدر بیش نیست که طریق اکتساب را هر یک دامی علی‌حده نهاده‌اند و مکتسب را نامی علی‌حده» (۲). (۱۳۰).

پیشرفت کسب‌های گوناگون را از آبادی مملکت و نفوذ سلطان می‌داند. در حالت دیگر سلاطین باید خود را گنهکار بشمارند. این است که مملکت را به صورت شخص تصویر نموده، چنین می‌نگارد:

«... مملکت را به صورت شخص تصور کنید که آن را امراض عارض می‌شود، چنانچه (چنان که) ابدان را. و مراتب سیاست به منزله معالجات است. پس هر چه مرض قویتر است، معالجه قویتر باید... و همچنین عضوی به درد آید، علاج آن عضو بالخصوصیه کنند، یا علاج عضوی که منشأ آن مرض گردیده است» (۲). (۱۳۸).

دانش کشور در سکون‌مانده را به شخصی دردمند مانند نموده و طبقات ناکارآمد آن را به امراض سرایت‌کننده تشبیه کرده، علاج شفای دردمندی را به قول معروف «درد بد را دوی بد باید» جستجو نموده است. وی اعمال انسان را در جامعه چنین تصویر نموده است: «... هر یکی عملی مخصوص دارند که آن دیگر را در آن مدخل نیست، چنان که گوش بشنود و چشم بیند» (۲). (۱۳۹).

به اندیشه او شخص شوخ و ظرافت‌پیشه اگر سرلشکر شود، «کار فاسد شود». زیرا «...سالاری لشکر کار کسی است که هم‌تی عالی، شجاعتی مفرط دارد» (۲). وی در همین جا تصویر وزیر جنگ روسیه را به خاطر می‌آورد که هنگام سفر به سن‌پترزبورگ با او روبرو شده بود: «صلابت و مهابتی که از دیدار ناهنجار او یافتیم، در اردوی سلطنت ندیدیم. دستگاه عظیم داشت، در چند خانه‌های بزرگ و غرفه‌ها ما را گذرانیده، پیش او درآوردند. مردی ریش دومی و گره بر ابرو و کلاه بر ما نظارت کرد و به نشستن اشاره نمود و به کاری خود را مشغول می‌داشت. من او را شخص مریخی تصور می‌کردم که فرعون و نمرود را از خادمان خود نمی‌دانست» (۱۲، ۴۶). این دلیل بار دیگر جسارت احمد مخدوم را نسبت به سلاطین دوران و قصور در کارگزاری آنها را افشا می‌کند. به اندیشه وی اگر «کارفرما» چنین باصلابت نباشد، «کارکنان» «راه فرار» گیرند. به اندیشه دانش پادشاه ضعیف را فتنه سرزند و پادشاه ظالم را وحشت اطرافیانش زیاد گردد. چاره خیانتکار زیردست، به اندیشه احمد مخدوم «عقوبت کند، تا زیردستان پند گیرند. و منبعد به ترک آن عمل بگویند، لیکن نه چندان که به ظلم منتهی شود» (۲، ۱۴۶).

احمد مخدوم سلطان دوران را چنین تلقین می‌کند که همیشه از احوال «دشمنان آگهی یابد و نگذارد که دشمن از او خبردار شود». بعداً هنگام رخ دادن جنگ، صلح را پیشه کند و همیشه با دشمنان مدارا نماید. همچنین دانش پادشاه را به سرچشمه‌ای مانند کرده است که «اگر آب چشمه شیرین باشد، آب جوی‌ها شیرین است...». احمد مخدوم برای پادشاهان جهت بهبودی کار دولت شرطهایی گذاشته و مصلحت‌هایی می‌دهد:

«پادشاه سایه خداست. عادت سایه آن است که متابعت صاحب سایه کند.

پس، همچنان خداوند سبحانه و بر احوال بندگان اطلاع دارد، پادشاه نیز در احوال رعایا مطلع باشد. و همچنان که خداوند قدّسه هر یکی از بندگان را به وسیله‌ای روزی می‌دهد، پادشاه نیز باید که هر کدام رعیت را به واسطهٔ منصب و اجرای خدمت که لایق هر یک باشد، روزی مقرر گرداند...» (۲. ۱۵۲).

اما احمد مخدوم ادراک دولت‌داری را به یک پادشاه حواله نکرده، در کار کشورداری «دارالمشوره» را مهم می‌داند، تا این که مردم گوناگون طبقه گرد آمده، مشکلات جامعه را حل نمایند که از آن منفعت است: «و سلطان را گریز نبود، از وجود مردمان زیرک از هر طبقه، تا در اعظام مقام، استشاره از هر قوم کند. بلکه دارالمشوره تعیین کند و بر آن رئیسی ادیب منسوب گرداند و موجب مقرر کند، تا هر روزی در آن از طبقات مردم گرد آیند، در امور ملکی و مالی و آبادی ولایت مشاورت می‌کنند» (۲، ۱۵۳). احمد دانش هنگام سفر نخست به روسیه می‌خواست چنین تغییرات در ساختار دولت‌داری امارت بخارا وارد سازد. اما این تغییرات نه قبول گردید و نه تحلیل. برعکس بعد از این اندیشه‌های نو، دانش از جانب منصب‌داران متملق درباری به مذمت دچار گردیده بود.

احمد دانش نخستین فردی بود که چنین تغییرات را نه فقط در امارت بخارا، بلکه در تمام ترکستان ضرور می‌دانست. متفکر با جسارت تمام و دانش بی‌اندازه چون محقق جامعهٔ این سرزمین شاهان آن را «بی‌عقل» می‌خواند و لایق شاهی چنین اشخاص را می‌داند: «هر آن که نفسش سر طاعت بر فرمان شریعت نهد، فرماندهی را نشاید و دولت بر او نیاید» (۲. ۱۵۰).

مقصد دانش در ساختار دولت‌داری وارد تغییرات بوده، نظامیّه معین کشورداری و دارالمشوره یا خود پارلمان را ضرور می‌داند، تا این که از طبقه‌های

گوناگون شرکت ورزیده، برای رفع مشکلات جامعه کوششها به سامان رسانند. پروفیسور رسول هادی‌زاده برحق می‌نویسد که «پیشنهادهای احمد دانش در باره تغییر دادن اصول دولت‌داری به ترتیبات اجتماعی آن دوران خیلی دلیرانه و بی‌باکانه بودند. طبیعی است که امیر و اطرافیان او چنین پیشنهاد را قبول کردن نمی‌خواستند، زیرا در آن صورت تمام سلطنت صدساله سلالة منغیتییه از بیخ و بن خراب می‌گشت. احمد دانش می‌نویسد که «بعد از اتمام این رساله هیچ کسی از او نپرسد و هیچ احتیاج به نظم عسکر‌داری نیفتد، و دوام تقاضا خود (به) خود برهم خورد» (۳. ۷۸)

در باب «در معامله سلاطین با فقرا و رعیت و رسیدن به غور مهمات آنها» احمد مخدوم با تأکید بر اصول نوین و تغییر در دولت‌داری، سلطنت را بی‌دخالت رعیت امکان‌ناپذیر می‌داند. چون که آبادی جامعه از عمارت و زراعت می‌باشد که آن باعث ارزانی و رغبت تاجران به این ملک گردد. بنا بر این، صاحبان دولت را چنین رفتار ضرور است: «... در ملک و بقای خداوند تعالی، همه وقتی تأمل کردن و از دور زمان بیندیشیدن، و در انتقال ملک از خلق به خلق نظر کردن، تا بدین پنج‌روزه مهلت دنیا دل نهد و به جاه عاریتی مغرور نگردد» (۲. ۱۵۵).

یعنی دانش شاهان و سلاطین را تقاضا می‌کند که در بین خلق بیشتر فعالیت نمایند، تا این که ملک پاینده بماند. احمد مخدوم در این باب رعیت را به دو گروه - اهل حرفه (صاحب پیشه‌های گوناگون) و اهل دهقان جدا می‌کند و احتیاج آنها را نزد شاه در این می‌داند که خصومت قطع گردد و زکات و مالیه از روی انصاف ستانده شود. همچنین امانت آنها تعیین گردیده، بازارشان ایمن باشد. در نوبت خود حقوق ریاست را به سلاطین چنین واجب می‌داند: «... حقوق رعیت بر سلطان یکی آن که بر همه مسلمانان به تواضع باشد و به مساکین بیشتر. و به سبب ولایت و سلطنت بر

هیچ کس کبر نکند...» (۲. ۱۵۷).

دوری از کمال انفراق و نورزیدن کبر صفت مرد عاقل است. شخص حسود همیشه به همه کار قادر می‌باشد: «زیرا که طمّاع به طمع لقمه خلق را برنجانند... (و قول فاسق محل اعتماد نبود)» (۲. ۱۵۷). برابری بین گروههای اجتماعی یکی از شرطهای ملک‌داری است و متفکر در این مورد چنین نظر می‌کند: «... فیض عدل و احسان بر جمیع رعایا عام گرداند و در نشر مآثر احسان میان اهل و نااهل فرق نکند، زیرا که پادشاه سایه حق است. چون رحمت حق شامل مؤمن و کافر است، همچنین احسان او باید که نیک و بد را شامل باشد.

حسین رضی‌الله عنه گوید: «آن سرور فرمود فاضلترین عقل بعد از ایمان دوستی کردن است با خلق و نیکی کردن با نیکان و بدان» (۲. ۱۸۸).

احمد دانش در مورد تعامل سلاطین با رعیت شرطی را می‌گذارد که اساساً نظام اجتماعی را معین ساخته، جایگاه انسان را ناوابسته به سن و سال، کسب و کار، قدر و منزلت بزرگ می‌داند. در فرآورد هر یک پیشنهاد خود، دانش احادیث نبوی را برای تأثیرگذاری بر سلاطین و عوام استفاده نموده است. صلاح را در جامعه افضل دانسته، فساد آن را از سلاطین می‌داند. از جمله آبادی هر ولایت را ضرور می‌شمارد: «در ولایت هر جا که رباط و پل (و آبخانه) حاجت باشد، یا راه از مرّ سیل و باران خراب شده، در تعمیر آنها به قدر امکان کوشد، تا آیندگان و روندگان را آسایش باشد. چه آن سرور فرمود: «هر که پلی بنا کند به راهگذر مسلمانان، تا بر وی آسان گذرند، خدای عزّ و جلّ آسان گرداند بر وی گذشتن پل صراط را» (۲. ۱۶۵).

آبادی مسجد و خانقاه و تعیین معاش امام و مؤذن را یکی از بهبودی‌های

حیات اجتماعی خلق دانسته، احمد مخدوم نصیحت‌های دینی را با تحقیق ضرور دانسته است.

احمد دانش در مورد غیرمسلمانها نیز خیرخواه بوده، آنها را نیز جزئی از جامعه می‌نامد. به اندیشه احمد مخدوم، ملک‌داری، هوشیاری را تقاضا می‌کند. بنا بر این، شاهان همیشه باید ذکر خدا کنند و نظامیه ملک را از شریعت دانند و واقعیت آن را درک نمایند، زیرا «اکثر علما بنا بر هوای نفس و احراز جاه و منصب حکم به ظواهر کنند و حقیقت امر را بپوشانند و ملال خاطر سلطان و تجویز بدعتها کنند و تأویلات آرند و توجیهاات، (که) اگر سلطان بدان راضی باشد، در معاصی شریک آنها باشد» (۱۶۶.۲).

به خصوص ایجاد نوانخانه و خانه سالمندان و معلولان را ضرور می‌داند و برای تقویت فکر اینچنین مثال از عمل دولتهای خارجی می‌آورد: «در دول نظامی، الیوم مدرسه‌ها برآورده، همه کوران و گنگان و شلان را در آن جا گرد آورده، هر کدام را تعلیم کاری که درخور اوست، می‌دهند: از مصوری و صحافی، و قوالی و آهنگری، و خطاطی. مثلاً، دختری گنگی امی را در تخته نوشتم که چه نام داری، اشارت کردم. به تحت آن نوشت که نام من فلان است» (۱۶۷.۲).

این است که احمد دانش به طور واقعی مشاهده‌های خود را به معاصرانش تصویر می‌نماید. این اندیشه‌های تازه در عالم جهالت و نادانی از بزرگی متفکر و انسان پرستی او حکایت می‌کنند.

در باب «در تعیین آداب مجلس ملوک و معاشرت آنها و تنسیق سفر و حذر و حرکت و سکون و طریق اختلاط با زبردستان» می‌آورد که اسلوب سلاطین ترکستان و ماوراءالنهر «... از نظم و نسق چنگیز است. در اصل وضع آن محض برای

مهابت و شکوه بود که تا چنگیز در نظر خلق مهیب نماید، چون که بیداد از حدّ گذرانیده بود، و به سر بلاد مشهوره غالب آمده، رفت و آی سلاطین و ایلچیان به درگاهش بیشتر واقع می‌شد. و کسی که بسیار قاهر بود، از قهر او اعدا اندیشه کنند» (۲. ۱۷۷).

این است که چنین دولت‌داری خلاف شریعت اسلامی است که سبب از بین رفتن عدل می‌گردد. زیرا خادمان دربار با دروغ و فریب خوشامدگویی را پیشه نموده‌اند. این چاپلوسان سدّ راه اشخاص هنرمند می‌گردند: «و یکی از اوصاف حمیده این گروه آن است که هیچ یک از اهل عقل و هنرپروران را نخواهند به سبب عداوت ذاتی که بی‌هنران هنرمندان را بالطبع نخواهند، چه سگ بازاری که بی‌هنر است، به سگ صیدی معلم دشمن باشد، چون ببینند، شور و غوغا افکنند» (۲. ۱۸۰).

به قول دانش اکثر خادمان دربار به خاطر خصلت بخل خود هیچ گاه صلاح ملک را نمی‌خواهند. بنا بر این، «لازم نیست که این گروه دائم به دربار مقیم باشند». دقیق‌ترش، آنها باید از دربار رانده شوند. از این رو، برای فصاحت مجلس، شاه نباید تمام درباریان را جمع کند، زیرا «سخنهای همدیگر به همدیگر رسد و برخورد که اگر از این زیاده شود ... جز به آواز بلند سخن همدیگر فهم نکنند، با سبب اختلاف طبایع مجلس آرایش تام نگیرد، در باطنها غیرت و کبر و حسد بجنبند» (۲. ۲۰۱).

و افرادی که منتخب می‌شوند، نمایندگان کسب و پیشه‌های گوناگون باشند و آداب آنها سنجیده شده باشد. احمد دانش که خود در دربار امیران منغیتی اشتغال داشت، خلق و رفتار درباریان را دیده و سنجیده بود. این است که به آنها چنین بها می‌دهد: «چه این عقلای زمانه، نه از جنس عقلایند که به محک امتحان رسیده باشند و اشکنجه رئیس بدایع دیده، بلکه عنان عقلای ساخته و تراشیده‌اند» (۲).

(۲۱۲).

مقصد دانش این است که به جای اشخاص چاپلوس نادان، اشخاصی را به امور دولت‌داری جلب نمایند که آنها عقل و دانش و مهارت کافی داشته باشند. محض این گونه افراد می‌توانند درد جامعه را به پادشاه رسانیده، مصلحت دهند و راه نجات جویند. دانش در این باب تأکید می‌کند: «... غرض از تحریر این رساله یک نوع به دست آوردن سررشتهٔ امر و یافتن نوک کلاوهٔ حکم است» (۲۱۱.۲).

احمد مخدوم در پایان باب مذکور می‌آورد: «دیگر باعث به جمع این کلمات آن است که اگر کسی بعد از ملوک از طبقات مردم بدین رساله برسد و مطلع شود و کار بندد، محرر سطور را اجری و مزدی عندالله متوقع باشد. چه هیچ کس نیست که او را بر دو کس تسلط نباشد از زن و فرزند، بلکه به اقربا و عشایر و خدم و حشم...» (۲۱۲.۲). احمد دانش اطمینان داشت که پس از چندی در امارت تغییرات و اصلاحاتی به وقوع می‌آید و به قدر تحقیقات او می‌رسند و به او یا اقربایش «انعام و احسان لایق» می‌فرمایند. اما در فرآورد باب مذکور تعلیم را بهر «نشاط و ترقی ذهن و خاطر» نیکو دانسته، در انتها کار خیر خود را با چهار مصرع شعر سعدی شیرازی جمع‌بندی نموده است:

غرض نقشی است، کز من باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق این مسکین دعایی

«نوادرالوقایع» چون سایر اثرها و منابع تاریخی از طریق حکایات و منظومه‌های روایتی شکل نگرفته است. احمد دانش بدون سخن‌پردازیها و بیهودگویی‌های غیرواقعی، وضع اجتماعی و سیاسی جهان را در آخرهای سدهٔ ۱۹م. به طور واقعی به رشتهٔ تحقیق کشیده است. بنا بر این، اگر چه بیش از ۱۰۰ سال

گذشته باشد هم، تألیفات احمد مخدوم بخارایی اعتبار و مرتبه خود را گم نکرده است.

دانش نه همچون مفسر، بلکه همچون محقق و منتقد در بحر متلاطم علوم واقعی از شنا کرده، خواننده را وادار می‌سازد که در برابر دیدنی‌ها، به شناخت خود پردازد. «نوادالوقایع» نامه دعوت است، دعوتی که عبارت از تفاوت بد و نیک نبوده، بلکه دعوتی ست از معاصران و آیندگان بهر به عمل پرداختن، دفاع از خویش و خویش‌شناسی. احمد دانش اصالت ذاتی مخلوقات خدا را منکر نیست. او انسان را امانتدار حقیقت می‌داند.

بدین ترتیب، احمد دانش هنگام انعکاس اوضاع جامعه، سنن و خصوصیت‌های نامقبول انسانها و جهان‌بینی آنها، به واقعیت نزدیک شده، نارضایی از اوضاع جامعه نموده، اوضاع معاصران را به تصویر کشیده است. می‌توان اندیشه و ملاحظه‌های احمد دانش را در این باب چنین نتیجه‌گیری کرد که آن نوعی از آرمانهای ملی است: ۱. احمد دانش در پیشگفتار «نوادالوقایع» در مورد کشورهای پیشرفته دنیا، ارزیابی، تحلیلها و تحقیقات علما را ذکر نموده، از جانب حکومت نشر گردیدن اثرهای آنها را یادرس نموده است.

۲. احمد دانش باور داشت که «نوادالوقایع» به امیر و نوکرانش پسند نمی‌آید. بنا بر این امید بر آن داشت که شاید در دورانی به قدر تألیفات او برسند. او چون روشنگر و اصلاح‌خواه از کشورهای پیشقدم تأثیرپذیر نبود و تا اندازه‌ای در «نوادالوقایع» به عنوان منتقد غرب اندیشه‌رانی می‌کند.

۳. روشنگرایی و اصلاح‌خواهی احمد دانش، ریشه در تاریخ دولت‌داری تاجیک داشته، با دانش کشورهای اروپایی هیچ ارتباطی ندارد و به پنداشت ما نباید

مورد قیاس قرار گیرد.

۴. «نوادالوقایع» اثر بدیعی- پوپلیستی بوده، توسط آن مؤلف آرمانهای ملی را توضیح و تشریح نموده که در بیداری و خودآگاهی و انقلاب فکری روشنگرایان نسل دوم بخارا در آغاز سده ۲۰م. تأثیر نظررسی گذاشته است. آرمانهای ملی ادیب و متفکر برجسته سده نوزده میلادی تاجیک در رساله و نگاشته‌های مطبوعاتی اصلاح‌خواهان نه تنها تاجیک، بلکه دیگر اقوام آسیای میانه در آغاز سده ۲۰م. خیلی خوب تجسم یافته که گواه بر نفوذ و مقام ویژه او در بین روشنگرایان و اصلاح‌خواهان می‌باشد.

منابع:

۱. احمد دانش. نوادرالوقایع. کتاب ۱-دوشنبه: دانش، ۱۹۸۸، ۲۸۸ ص.
۲. احمد دانش. نوادرالوقایع. کتاب ۲-دوشنبه: دانش، ۱۹۸۸، ۳۴۴ ص.
۳. هادی زاده ر. احمد دانش-دوشنبه: عرفان، ۱۹۷۶.